دین و آزادی

مسئله فلسطین و اتفاقات جدید

احمد قابل در مقاله‌ای وضعیت فلسطین و درگیری‌های اخیر را بررسی می کند و در انتها راهکارهای پیشنهادی خود را ارائه می‌دهد. بخش کوتاهی از این مقاله در ذیل می آید:

هجوم دوطرفه رژیم اشغالگر فلسطین و حزب الله لبنان به یکدیگر و به خاک و خون کشیده شدن انسان های بیگناه در فلسطین و لبنان و تعرض وحشیانه همیشگی و اخیر اشغالگران صهیونیست به مال و جان مردم مسلمان و مظلوم فلسطین، مسئله‌ای است که صرف نظر از برخی ملاحظات دیپلماتیک، از منظری عقلانی و شرعی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. گرچه این موضوع، همچون زخمی بهبودنیافتنی در پیکره خاورمیانه خودنمایی می کند و توان و تدبیر و طرح های عقلای جامعه بشری را (به منزله حکیمان و طبیبان مدعی) در درمان آن به عجز کشانده است، ولی مشکل جامعه بشری را جز اندیشه و رفتار منطقی و معقول بشر، نمی تواند آسان کند. به میدان کشاندن ادعاهای شرعی (دینی) تنها از آن جهت مورد نظر است که «دوری ادعاهای موجود را از حقیقت، نشان دهد.» البته انکار سهم قدرت های استعماری در پدید آوردن و ماندگاری این زخم کهن نیز ممکن نیست و در مثل، به «انکار آفتاب، در میانه روز گرم تابستان خاورمیانه» می ماند!! با توجه به این مقدمه، دوسویه بحث را پی می گیرم. ۱- بررسی اتفاقات جدید منطقه. ۲- بررسی کلی مسئله فلسطین.

■ **اتفاقات جدید منطقه**

تعرض وحشیانه اشغالگران فلسطین به فلسطینیان و کشتار غیرنظامیان و انهدام زیرساخت های اقتصادی منطقه تحت اختیار دولت فلسطین و آدم ربایی های گسترده مردم و اعضای حکومت خودگردان، نه منطبق با حقوق بشر است و نه مبتنی بر رعایت احکام شریعت کلیمی. نقض عهد و پیمان، در تمامی اندیشه های الهی و بشری، ناپسند است. محاصره دولت منتخب ملت فلسطین و تعرض مداوم به منطقه غزه و کشتار غیرنظامیان و تخریب منازل مسکونی آنان (به‌رغم ادعای پایبندی به طرح صلح خاورمیانه و خصوصاً «نقشه راه»)، چیزی جز نقض عهد و پیمان نیست و حقیقتاً «جنایت علیه بشریت» است.

ت) صرف نظر از مسئولیت های حقوقی افراد و نهادهای دولتی و بین المللی در این وقایع خسارت بار، از منظر انسانی و اخلاقی، می توان سقوط اخلاقی مسئولان جوامع بشری را مشاهده کرد. باید از همه آنان پرسید که «در برابر ربودن دو نظامی اسرائیلی، از سوی یک گروه نظامی، آیا یک ملت بیگناه و جان و مال غیرنظامیان باید مورد تعرض قرار گیرد و ثروت ملی لبنانی ها باید منهدم گردد. کدام منطق عقلانی، اخلاقی و یا الهی اجازه می دهد که برای آزادی دو نظامی ربوده شده، ده‌ها و صدها بیگناه را کشت و زندگی یک ملت را مختل و سرمایه های عمومی آنان را منهدم کرد؟!! رفتارهای دوگانه نهادهایی چون «شورای امنیت سازمان ملل متحد» درباره «جنایتکاران جنگی در صربستان و فلسطین» و «اعمال زور علیه دولت هایی که به قطعنامه های شورای امنیت اعتنا نمی کنند و استثنا کردن اسرائیل (که بیشترین قطعنامه ها را زیر پا گذاشته است) از این قاعده» و «ایجاد مصونیت سیاسی و امنیتی برای رژیم اشغالگر فلسطین، در برابر تمامی اقدامات ضدبشری آن» منجر به سلب اعتماد بخش عظیمی از جوامع بشری، نسبت به کارایی مجامع بین المللی شده است.

ث) همه افرادی که می توانند در پایان بخشیدن به این فجایع، نقشی ایفاکنند، مسئولیت انسانی و شرعی دارند که هرچه زودتر به این «مسابقه شرارت بار» پایان دهند. هرگونه حمایت از متجاوزان گناهی آشکار خواهد بود و حمایت از بزرگترین گناهان (اکبر الکبائر) محسوب می شود، چرا که از نظر شریعت های خداوندی، مصداق بارز «اعانت بر گناه و دشمنی = التعاون علی الاثم و العدوان» است.

■ **بررسی کلی مسئله فلسطین**

فلسطین سرزمینی است که نزد پیروان سه شریعت کلیمی، مسیحی و محمدی (علیهم صلوات الله) از احترام و تقدس خاصی برخوردار بوده و هست. در این میان، شهر «بیت المقدس» یا «اورشلیم» دارای تقدس بیشتری است. وجود عبادتگاهی به نام «مسجدالاقصی» با تاریخی بیش از هفت قرن و معبدی به نام «هیکل سلیمان» با تاریخی بیش از بیست قرن (که احتمالاً روی هم قرار گرفته اند و در زمان تسلط مسلمانان، بر خرابه های معبد یهودیان، مسجد فعلی ساخته شده است) در این شهر تاریخی، جایگاه ویژه‌ای به آن بخشیده است. از نظر شریعت محمدی(ص) تردیدی نیست که «مسجدالاقصی، قبله گاه اول و آخر یهودیان و قبله گاه اول مسلمانان» بوده است. طبیعی است که «قبله» بودن این جایگاه مشترک، سبب تعلق خاطر شدید هر دو گروه، به این مکان و این شهر شده است. برخلاف دیدگاه قرآن کریم که «تخریب معابد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان» را به عنوان «فساد فی الارض» معرفی می کند، مسلمانانی که مثل سایر افراد بشر، رفتاری مبتنی بر احساسات و عواطف فردی و مبتنی بر تحریف رویکردهای مذهبی داشته و دارند، در طول تاریخ تسلط خود بر سرزمین پیروان سایر شرایع (یهودیان و مسیحیان)، اقدام به تخریب معابد آنان کرده و معابد خویش را به جای آنها برپا می ساختند. گرچه این رویکرد، از سوی پیروان سایر شرایع در مورد سرزمین های اسلامی نیز به کار رفته است، ولی از پیروان شریعت محمدی(ص) انتظاری دیگر می رفت. کاش با رویکرد قرآنی، به تمامی معابد خداپرستان با دیده احترام می نگریستند و از تخریب آن (که متاسفانه به حساب اسلام گذاشته شده) پرهیز می کردند. [...]

اندیشه آزادی

تجربه توسعه صنعتی در جهان

سایت اینترنتی رستاک (www.rastak.com) چندی است پاورقی جدیدی به راه انداخته تحت عنوان «تجربه توسعه صنعتی در جهان». نویسندگان این پاورقی دکتر مسعود نیلی و علیرضا ساعدی هستند. در زیر متن کامل بخش اول این پاورقی را می خوانید که صرفاً یک نمودار از آن حذف شده است.

...

امروزه چگونگی دستیابی به رشد سریع اقتصادی با محوریت بخش صنعت، که اخیراً در برخی از کشورها و مناطق جهان تجربه شده، موضوع مطالعات و بررسی های بی شماری قرار گرفته است. به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ میلادی به این سو، در کشورهای در حال توسعه، در برخی از نهادهای اقتصادی بین المللی و در محافل دانشگاهی و علمی، موضوع بسیاری از مطالعات اقتصادی، بر توسعه صنعتی متمرکز شده است. بدیهی است که این حجم انبوه از مطالعات و بررسی ها، خود در این راستا بوده است تا سیاستگزاران را هرچه بیشتر در اتخاذ صحیح تصمیمات اقتصادی رهنمون باشد. این درحالی است که در شرایط نوین، سرعت توسعه به حدی رسیده که فارغ از لزوم تطابق سیاست ها با تجارب موفق جهانی، هرگونه خطا در عرصه سیاستگزاری های اقتصادی، می تواند پیامدهای جبران ناپذیری داشته باشد. از این رو در مسیر توسعه صنعتی، کسب اطمینان از درستی سیاست های اتخاذ شده ضروری است. با عنایت به دو اصل فوق، یعنی تجارب اخیر جهان و اهمیت صحت سیاستگزاری و همچنین با توجه به آنکه در جهان امروز، دسترسی به منابع علمی سیاستگزاری و مطالعات اقتصادی سایر کشورها، بیش از پیش امکان پذیر شده و سهولت تبادل اطلاعاتی به اوج رسیده است، در مجموعه مطالبی که از این پس ارائه خواهد شد، تجربه توسعه صنعتی در جهان مورد ارزیابی قرار می گیرد. البته در بررسی تاریخ تلاش های معاصر در توسعه و رشد صنعت، این نکته اساسی را باید به خاطر سپرد که در الگوبرداری صرف و شتابزده از نمونه های موفق کشورهای در حال توسعه و یا اجرای توصیه های مشاوران بین المللی و سازمان های توسعه جهانی، می بایست دقت بیشتری به کار برد. چرا که گاه بدون درک صحیح از روند توسعه صنعتی کشورها و بدون تامل لازم در مشاهده آثار سیاست های اجرا شده، به کار بستن چارچوب های موجود می تواند به نتایج پرهزینه و ناکارآمد منجر شود. بر این اساس اگرچه یادگیری از تجربه دیگران امری بدیهی در سیاستگزاری های آینده تلقی می شود اما توجه به این نکته نیز ضروری است که هر دوره از تاریخ، ویژگی های خاص خود را دارد و در یادگیری از گذشته باید بسیار دقت کرد. اما به هرحال کسب تجارب از دیگران و توجه به مبانی نظری و مدرن علم اقتصاد در کنار شناخت عمیق و دقیق کشور مورد مطالعه، ابزارهای لازم را به گونه‌ای فراهم می آورد که خطاهای سیاستگزاری به حداقل برسد. در یکصد سال گذشته برخی کشورها در حرکت از یک اقتصاد روستایی معیشتی به سوی یک اقتصاد صنعتی مدرن، به طور قابل توجهی زمان گذار را به حداقل رسانده‌اند. به نظر می رسد با بررسی تجارب این گونه اقتصادها می توان به شواهد مشترکی دست یافت که موجب تسریع و تسهیل روند توسعه صنعتی در کشور شود. به عبارت دیگر با مطالعه عوامل تاثیرگذار بر کارنامه صنعتی کشورهای مختلف، حداقل می توان از تکرار مشابه ناکامی ها و شکست های تاریخی سایر ملل در روند صنعتی شدن جلوگیری کرد. بریتانیا در جریان انقلاب صنعتی به ۵۸ سال زمان نیاز داشت تا درآمد سرانه خود را دو برابر کند، همین زمان در سده گذشته، در آمریکا ۴۷ سال و در ژاپن ۳۹ سال بوده است. این روند در برزیل ۲۰ سال و اخیراً در کره ۱۱ سال به طول انجامیده است و در موفق ترین مثال معاصر، این روند در چین فقط به زمانی برابر با ۱۰ سال نیاز داشته است. سایر شواهد نشان می دهد که تایوان نیز در همین دوره موفق شده تا از مقام شصت و چهارمین صادر کننده جهان در سال ۱۹۶۲ به رتبه یازدهم در سال ۱۹۸۶ ارتقا یابد و یا حجم صادرات کره جنوبی از رتبه ۱۰۱ جهانی به رتبه ۱۴ افزایش یابد. در کره و در این دوره نسبت ارزش افزوده صنایع سبک به صنایع سنگین در طول پانزده سال از ۴ به یک کاهش پیدا کرده است. درحالی که باید توجه داشت، دستیابی به چنین رکوردهایی در ژاپن ۲۵ سال و در بریتانیا ۵۰ سال به طول انجامیده است. هم اکنون آمریکای لاتین و شرق آسیا هر دو از مناطق صنعتی شده در بین کشورهای در حال توسعه به شمار می آیند و هر یک نیز در راستای صنعتی شدن، مسیرهای مختلفی را طی کرده‌اند و به طور طبیعی نیز رشد صنعت در آنها دارای پیامدهای اقتصادی و اجتماعی متفاوتی بوده است. در نیم قرن گذشته کشورهای مذکور در افزایش سهم جهانی خود در تولید و صدور کالاهای صنعتی به طرز چشمگیری توفیق کسب کرده‌اند و این مهم نیز با نفوذ در بازارهای کلیدی کشورهای پیشرفته صنعتی و در رقابت با شرکت های بزرگ جهانی به وقوع پیوسته است.

اگرچه باید متذکر شد که دستیابی به درک کامل و دقیق از آنچه که در کشورهای مذکور در مسیر صنعتی شدن رخ داده بسیار دشوار است چرا که دلایل توفیق موارد اخیر بسیار پیچیده است و هر توضیح ساده انگارانه‌ای از این تجارب می تواند گمراه کننده باشد، لیکن با بررسی برنامه های صنعتی کشورهای مذکور و با درک شرایط و ویژگی های نظام اقتصادی - سیاسی جهانی در طول زمان، می توان پاسخ مناسبی برای توضیح چگونگی تحولات فوق یافت. باید توجه داشت که معجزه صنعتی در آمریکای لاتین و شرق آسیا یک دستاورد اتفاقی و بادآورده نبوده است، بلکه این کشورها در قالب برنامه ریزی های بلندمدت و ایجاد انگیزه برای کارآفرینان بخش خصوصی و در سایه فداکاری میلیون ها انسان، به رشد اقتصادی دست یافته‌اند و فقط خود می توانند قضاوت کنند که در نتیجه این معجزات اقتصادی، چه دستاوردهایی داشته و چه چیزهایی را از دست داده‌اند. [...]

دین و برابری

راهبرد دموکراسی و عدالت

حبیب الله پیمان، نشریه نامه، شماره پنجاه و یکم:

۱- اگر جنبش های اصلاح اجتماعی- سیاسی به ویژه در دو دهه اخیر با شکست و ناکامی روبه‌رو می شود، اگر فعالان سیاسی خود را با بحران یا تعلیق استراتژی روبه‌رو می بینند و به طور کم سابقه‌ای دچار سرگشتگی و تفرقه و انفعال شده‌اند، یک دلیل عمده این است که خود را از مهم ترین و حیاتی ترین منبع تجربه و درس آموزی، یعنی تاریخ محروم نگاه داشته‌اند؛ رکود چندقرنی در تولید و تداوم اندیشه میان ما و تجربیات نسل های پیشین، فاصله افکنده است. بعد از یک دوره طولانی خواب و خماری، وقتی زیر ضربات حوادث سخت و سهمگین، وحشت‌زده چشم ها را باز کردیم و درصدد چاره جویی برآمدیم، به جای تفکر و جست وجو و بازبینی سرمایه های وجودی، تاریخی و فرهنگی خویش و تلاش برای فهم آنچه بر ما گذشته بود و روشن کردن راهی که از دورترین ایام تاریخ تا آن نقطه پربلا و رنج پیموده بودیم، چشم هامان در آتشی که از افق غرب زبانه می کشید و به سراسر خاک میهن و هستی فردی و اجتماعی مان دامن می گسترد، خیره ماند. در اثر آن، نه تنها از خویشتن خویش غافل ماندیم که قادر به خوب دیدن و درست شناختن منشا و ماهیت و ابعاد وجودی آن روشنایی که از غرب طلوع کرده بود، نبودیم.

حال آنکه برای رهایی از آن مهلکه به دو چشم بینا و شکافنده نیاز بود؛ یکی برای دیدن و جست وجو در هستی اجتماعی و تاریخی خویش و دیگری برای دیدن و شناختن پدیده هایی که به طور مقاومت ناپذیری، هستی ما را فرا می گرفت و آن را که هنوز ریشه در خاک و تاریخ و فرهنگ این سرزمین داشت، دوپاره می ساخت و دچار کژ بینی، دوبینی و اعوجاج می کرد؛ عارضه‌ای که هنوز هم گریبان ما را رها نکرده است. اگر آن روز فرصت تامل و اندیشیدن در هر دو واقعیت فرهنگی و اجتماعی، یکی برآمده از زادگاه و مهد پرورش و بستر زیست و تجربیات تاریخی مان یعنی شرق و دیگری برآمده از مغرب زمین را به خود می دادیم، این امکان به وجود می آمد که دو افق یاد شده یعنی دو جهان هستی، دو هستی شناسی، دو تجربه و دو نوع معرفت در برابر هم قرار گیرند و به گفت وگو و نقد و ارزش یابی یکدیگر بپردازند و از آن میان، ذهن انسان ایرانی تا حد زیادی از قید وابستگی و اسارت در آگاهی های کاذب و سنت بدل شده به ایدئولوژی و نیز افسانه و توهم رهایی یابد و با رسیدن به خودآگاهی و آزادی فکر، به تولید اندیشه برانگیخته شود؛ این احتمال وجود داشت که از درون گفت وگو و نقد متقابل و ادغام و ترکیب دو افق، ترکیب جدیدی پدید آید و هستی فردی و قومی و اجتماعی ما با تولدی دوباره، در جهانی که فرهنگ و اندیشه غربی با حضور پرقدرت خود پدید آورده است، قادر به ادامه زیست، تولید و مبادله ارزش های حیاتی و رشد و بالندگی و حضوری مستقل و تاثیر گذار شود. هرچند این ضرورت به تاخیر افتاده است، اما قابل چشم پوشی نیست و ناگزیر باید روزی به انجام برسد و چه خوب که فرهیختگانی انگشت شمار، اینجا و آنجا، شجاعانه در این راه دشوار قدم برمی دارند. میراث فرهنگی و تجربی ما (سنت) و منابع فکری و فلسفی نوین در غرب، هر دو حرف هایی برای زدن و کالاهایی برای عرضه در بازار گفت وگو و تعامل خلاق دارند. برعهده اندیشه ورزان است که گام پیش نهند و از خلال این رویارویی و گفت وگو راهبردی منطبق با واقعیت های جامعه و فرهنگ ایران بیرون کشند.

۲- بررسی مبارزات و جنبش های ملی و اجتماعی ملت ایران در یک قرن گذشته، نشان می دهد که در ورای اختلافات و تفاوت ها، مردم میهن ما، پیوسته سه هدف یا آرمان یعنی آزادی، عدالت و توسعه و پیشرفت را دنبال کرده‌اند. هرچند برخی آزادی را بر عدالت و برخی دیگر عدالت را بر آزادی برتری یا اولویت داده‌اند و گروه سوم، توسعه و پیشرفت اجتماعی- اقتصادی را بر هر دو مقدم دانسته‌اند و البته عده‌ای هم بر همبستگی میان این سه و پیگیری همزمان آنها اصرار ورزیده‌اند. به رغم این اختلاف نظرها، به ندرت کسی اهمیت و ضرورت اقدام برای تحقق سه هدف مزبور را انکار کرده است. بدیهی است که تعریف و تعبیری که جریان های مختلف از این سه مقوله در نظر داشته یا توضیح داده و می دهند، متفاوت است.

بررسی و داوری درباره این نوع اختلاف نظر و تعیین نسبت میان سه خواسته، خارج از موضوع این مقوله است. در این مجال، به موانع پیش رو و راهبرد و چگونگی دستیابی به هدف های یاد شده می پردازیم.

موانع بر سر راه همانند عوامل مثبت و مساعد کننده، ماهیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا فکری و فرهنگی دارند. اگر عاملیت انسان را در تحولات اجتماعی بپذیریم و از کسانی نباشیم که منفعلانه معجزه جبرهای اجتماعی یا تقدیر تاریخی را به انتظار نشسته‌اند، توجه به این نکته ضروری است که عوامل مزبور نه به طور مستقیم بلکه از طریق تاثیر گذاری بر فکر، احساس و عاطفه و عمل انسان ها از گروه ها و اقشار مختلف جامعه، نقشی مثبت یا منفی در پیشبرد هدف های سه گانه بازی می کنند. یعنی نیروهای انسانی جامعه، با انگیزه ها و توانایی های فکری و عملی و رویکردها و روش هایی که از عوامل فرهنگی (فکری و اعتقادی) و اجتماعی و اقتصادی تاثیر پذیرفته‌اند، وارد میدان کنش های اجتماعی و ایفای نقش در تحولات درون جامعه می شوند. با توجه به تاثیر متقابل میان عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تعیین دقیق میزان تاثیر هر یک از عوامل مزبور به تنهایی، عملاً ناممکن است. [...]

اندیشه برابری

پراکندگی نیروهای دموکراتیک

مراد ثقفی در آخرین شماره نشریه گفت وگو به بررسی دوران جدیدی که با ریاست جمهوری احمدی نژاد آغاز شده می پردازد. بخش کوتاهی از مقاله او به شرح زیر است: صحنه سیاسی کشور پس از انتخابات مجلس هفتم و نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری چند مشخصه مهم دارد؛ تضعیف انتخابات به منزله محل حل و فصل منازعات سیاسی در کشور یکی از این مشخصه ها است و مطرح شدن دو پروژه سیاسی جایگزین اصلاحات مشخصه دیگر. یکی از این دو پروژه با تکیه بر جایگاه تقویت شده مجمع تشخیص مصلحت نظام، راه‌حلی الیگارشیک را به عنوان الگوی سیاسی پیش می نهد و دیگری، مغرور از توانش در بسیج مردمی، به سیاستی توده‌وار دل بسته است. برای مقابله با این وضعیت و تغییر شرایطی که به این وضع انجامید، نیروهای طرفدار دموکراسی در کشور راهکارهایی را پیش کشیده‌اند که هر چند در زمره راهکارهای شناخته شده و معقول به شمار می آیند، اما به نظر نمی رسد که هیچ یک توان زورآزمایی با وضعیت نابسامان امروزی را داشته باشند. هدف از تحریر این مقاله ارزیابی انتقادی این راه‌حل ها است تا بلکه بتوان بر این پایه، خطوط کلی پروژه‌ای را ترسیم کرد که امکان غلبه بر مهمترین ضعف نیروهای دموکراتیک، یعنی پراکندگی آنها را داشته باشد. اما پیش از بررسی راهکارهای پیشنهادی لازم است توصیفی از وضعیت سیاسی کشور به دست دهیم، یعنی اولاً شرایطی را که به فرادستی نیروهای سیاسی توده‌وار انجامید بسنجیم و در ثانی نتایج حاصل از تضعیف انتخابات به منزله مکان حل و فصل منازعات سیاسی در کشور را ارزیابی کنیم و سوم آنکه تاثیرات سوء آن را بر سامان یابی دموکراتیک کشور ملاحظه کنیم.

■ **شرایط سیاسی بر آمدن جنبش توده‌وار**

در اینکه عوامل اقتصادی زمینه ساز بر آمدن حرکتی بودند که باعث شدند محمود احمدی نژاد در دور دوم نهمین انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی برسد، تردیدی نیست. این حرکت هم متاثر بود از رشد ناهنجار روابط سرمایه دارانه در کشور و هم تعمیم روابط کالایی به حوزه هایی از زندگی که تا پیش از این از این امر مصون مانده بود. علاوه بر این دو عامل، ناتوانی حرکت اصلاحی در تبیین سیاست های اقتصادی ای که تحمل این مشکلات را به ویژه برای مزدبگیران تسهیل کند نیز از دیگر نکاتی است که باید مدنظر قرار گیرد. اما بازگو کردن وجود چنین زمینه اقتصادی ای به هیچ روی نباید ما را از تحلیل سیاسی شرایطی که به برآمد این جنبش انجامید منفک سازد. در تبیین جنبش های سیاسی توده‌وار یا دقیق تر بگوییم تبیین ساختار جوامعی که مستعد بسیج شدن توده‌وار هستند، نظریه مسلط، بر به هم ریختگی زمینه اجتماعی، بی شکلی آن و انزوای افراد تاکید می کند. براساس این نظریه، جوامعی که در آنها مردم در نازل ترین سطوح تشکل یافتگی قرار دارند، یعنی در آنها نه خبری از احزاب است و نه از سازمان های حرفه‌ای و اتحادیه های کارگری، جوامعی هستند که بیش از سایر جوامع در معرض فروغلتیدن به بسیج توده‌وار قرار دارند زیرا در این دست از جوامع، افراد منزوی و اتمیزه هستند و فارغ از هرگونه پیوند اجتماعی. افراد در نتیجه به سر بردن در چنین وضعیتی به دو صورت مستعد بسیج شدن توده‌وار هستند، یعنی به دو دلیل تحت الشعاع این پدیده قرار می گیرند: یکی به این دلیل که میان قدرت و آنان حفاظی وجود ندارد و دسترسی صاحبان قدرت به آنها آسان است و دوم به این دلیل که عدم تحمل بیگانگی ناشی از انزوا آنان را به این سمت سوق می دهد که از طریق پیوستن به یک جنبش توده‌وار از جایگاه و منزلتی در جامعه برخوردار شوند.

این توضیحات در توصیف وضعیت جوامعی که در آنها جنبش های توده‌وار وجود دارند قانع کننده به نظر می رسد، اما کفاف توضیح یک مطلب را نمی دهد و آن اینکه چگونه در چنین جوامعی گروهی موفق می شوند با دست زدن به بسیج توده‌وار، گروه دیگری را از کار برکنار کرده و خود بر مسند قدرت بنشینند؟ به عبارت دیگر، همان طور که ویلیام کورن هاوزر می گوید، اگر یگانه شرط بسیج توده‌وار وجود جامعه‌ای است متشکل از افراد منزوی، اتمیزه و فاقد همبستگی های قدرتمندی که هم به آنان هویت ببخشد و هم آنان را از تسلط مستقیم صاحبان فعلی قدرت سیاسی مصون نگاه دارد، چرا صاحبان قدرت برای حفاظت از موقعیت ممتازشان، خود به این کار یعنی به بسیج توده‌وار اقدام نمی کنند و اجازه می دهند دیگران با انجام آن، قدرت را از دست ایشان بربایند؟ عوامل متعددی را می توان در پاسخ به این پرسش برشمرد؛ می توانیم این احتمال را در نظر بگیریم که کسانی که بر مسند قدرت بودند به توده ها دسترسی نداشتند؛ دیگر اینکه شاید آنها اصولاً اراده و تمایل به بسیج توده‌وار نداشتند یا اینکه موقعیت را مناسب این کار نمی دیدند؛ سوم اینکه ممکن است از دست زدن به چنین کاری واهمه داشتند چون از عواقب غیرقابل پیش بینی آن آگاه نبودند و دست آخر آنکه به این کار اقدام کردند، اما در نهایت این دیگران بودند که برنده این بازی شدند. مسلم است که میزان تلاش برای بسیج توده‌وار در گفتار کاندیداهایی که در دور اول نهمین انتخابات ریاست جمهوری با یکدیگر به رقابت پرداختند یکسان نبود. در این زمینه محمد معین که از پشتیبانی جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخوردار بود کمتر از همه به ابزارهای بسیج توده‌وار متوسل شد. او شاید تنها کاندیدی بود که تلاش کرد باب گفت وگو را با نهادهای واسطه‌ای جامعه یعنی اتحادیه ها و سازمان های غیردولتی باز کند و ارزش و اهمیت آنها را یادآور شود. [...]

عبور از مدرنیته

فروید و نقد ادبی

حسین پاینده در مقاله‌ای که در شماره چهارم ماهنامه خردنامه نوشته است اشاره‌ای مختصر به دیدگاه های فروید در باب هنر و ادبیات و در نهایت تاثیر وی بر نقد ادبی دارد. بخش کوتاهی از این مقاله را با هم می خوانیم:

رهیافت روانکاوانه فروید به ادبیات را با ذکر مثال هایی از نقدهایی که خود فروید بر آثار ادبی نوشت، می توان تبیین کرد. اما پیش از این کار، ضروری است به بنیان نظری رهیافت فروید به ادبیات بپردازیم. این بنیان نظری را فروید نخست در مقاله کوتاه اما بسیار تامل برانگیزی با عنوان نویسندگان خلاق و خیال پروری مطرح کرد. در این مقاله، فروید ابتدا اشاره می کند که خوانندگان ناوارد موقع خواندن یک اثر ادبی، همواره از خود می پرسند که نویسنده چگونه توانسته است چنین شخصیت هایی را تصور کند و در داستان بپروراند؟ به بیان دیگر، داستان نویسان از چه توانمندی خاصی برخوردارند که می توانند با داستان هایشان این چنین ما را مجذوب کنند؟ البته مطرح کردن این پرسش با خود نویسندگان، بی ثمر است زیرا آنان یا جوابی برای آن ندارند و یا جوابشان قانع کننده نیست.

فروید اعتقاد دارد که سرچشمه های خلاقیت نویسندگان را باید در اوان طفولیت آنان جست وجو کرد، یعنی در بازی هایی که کودکان می کنند. بین کودکی که بازی می کند و نویسنده‌ای که داستان می نویسد، مشابهت هایی وجود دارد. هر دوی آنها دنیایی مختص خود می آفرینند، یعنی اشیا و واقعیات پیرامون خویش را از راه تخیل دگرگون می کنند تا دنیایی خیالی بیافرینند و از این طریق خود را خرسند سازند. نویسنده هم با نوشتن داستان، دنیایی به غیر از آنچه در واقعیت هست می آفریند و آن را بسیار جدی جلوه می دهد. فروید به این نکته زبانی اشاره می کند که نمایشنامه را همچنین بازی و شخصیت های نمایشنامه را بازیگر می نامیم. به اعتقاد او، این تعابیر نشان دهنده رابطه بین بازی کودکان و آفرینش ادبی است.

فروید سپس توضیح می دهد که کودک پس از بزرگ شدن، بازی کردن را کنار می گذارد. اما لذت بازی همچنان در خاطرات اوست و چشم پوشیدن از این لذت برای انسان کاری دشوار است. پس فرد بالغ لذتی دیگر را جانشین لذت بازی می کند. این لذت، خیال پروری است. یعنی همه ما در خیالات مان، کاخ هایی بزرگ برای خود می سازیم و به شکلی فوق انسانی از سد مشکلات می گذریم و خواسته هایمان برآورده می شود و بدین ترتیب کسب لذت می کنیم. بازی های کودکان را می توان دید، اما خیالات انسان های بالغ از دیده دیگران پنهان است. کودک از این که در مقابل چشم دیگران بازی کند و مثلاً خود را راننده یک اتومبیل یا خلبان یک هواپیما بپندارد، ابایی ندارد؛ حال آن که بزرگسالان خیالاتشان را شرم آور می دانند و از برملا کردن آن خودداری می کنند. انسان ها حتی خاطرنه خطاهایشان را آشکارا بیان کنند و بپذیرند، اما خیالاتشان را خصوصی ترین وجه شخصیت شان می دانند و دوست ندارند حتی با نزدیک ترین افراد در زندگی شان از آن سخن بگویند.

در پاسخ به این پرسش که اگر انسان ها تا به این حد تلاش می کنند تا خیالاتشان را پنهان سازند، پس روانکاوی چگونه از این خیال پروری باخبر است؟ فروید می گوید که روانکاوان از راه گفت وگو با بیماران روان رنجور به این خیالات پی برده‌اند. اما این گفت وگو صرفاً نشان داده است که بیماران روان رنجور همان خیالاتی را می پرورانند که افراد سالم نیز در سر دارند. اما چه کسانی خیال پروری می کنند؟ کسانی که از وجهی یا وجوهی از زندگی خود ناخرسندند. اینان آرزوهایی کام نیافته دارند و برای جرح و تعدیل کردن واقعیت هایی که مانع از تحقق آرزوهایشان می شود، به خیال پروری روی می آورند. به گمان فروید، این آرزوها به دو دسته تقسیم می شوند: فرد یا آرزوهایی بلندپروازانه دارد که مایه تعالی شخصیت اوست و یا آرزوهایی شهوانی را در سر می پروراند. خیالات ما با برداشت های مان از زندگی تطبیق پیدا می کنند و از آنجا که برداشت های ما از زندگی در معرض تغییر هستند، خیال پروری هایمان شکل ها و مضامین گوناگونی به خود می گیرند. هر خیالی، به سه دوره زمانی مربوط می شود: از سویی با زمان حال پیوند دارد، یعنی موقعیتی برانگیزاننده در زمان حال باعث زنده شدن یکی از آرزوهای شخص می شود؛ از سویی با گذشته مرتبط است، زیرا این موقعیت برانگیزاننده خاطره تجربه‌ای را زنده می کند که معمولاً در کودکی حادث شده است و سرانجام به آینده مربوط است، زیرا ذهن شخص خیالباف وضعیتی را تصور می کند یا می آفریند که آرزوی مورد نظر در آن تحقق یافته است. پس آن رشته‌ای که سه برهه گذشته و حال و آینده را همچون یک رشته به یکدیگر متصل می کند، آرزویی کام نیافته است. رویاهایی که شب ها به هنگام خواب می بینیم، ماهیتی از جنس خیالات آن دارند. به همین سبب است که در زبان هم تعبیر خواب روزانه را به کار می بریم. چون آرزوهایمان را مایه شرمساری می پنداریم، آنها را کتمان و سرکوب می کنیم، یا به بیان دیگر به ضمیر ناخودآگاه واپس می رانیم در بحث راجع به پدیدآورندگان آثار ادبی، فروید تمایز می گذارد بین نویسندگانی که ساختمایه های آثارشان را به طور حاضر و آماده از منابعی مانند اسطوره به عاریت می گیرند (حماسه نویسان و تراژدی نویسان باستان از این دسته‌اند) و نویسندگان خلاقی که خود ابداع کننده مصالح کارشان هستند. فروید صرفاً به این گروه دوم نظر دارد و مصداق آنها را رمان نویسان و نویسندگان داستان کوتاه می داند که به گفته او آثارشان بیش از ادبای باستان خوانده می شود. [...]

دغدغه سنت

پژواک در فضای تهی

ماهنامه خردنامه در آخرین شماره خود مقاله‌ای از سیدحسین نصر منتشر کرده است که بخشی از آن با ترجمه نادر شایگان‌فر در ذیل می آید:

اهمیت معنوی خلأ یکی از پیامدهای رابطه عمیق و دقیق معنویت و مبانی متافیزیکی اسلام و هنر اسلامی است در همه وجوهش. خلأ از ثمرات مبانی متافیزیکی توحید است. کاربرد خلأ یکی از نتایج بسیار مهم و بلافصل اصل متافیزیکی توحید است برای هنر (اگرچه این تنها ثمره اصل توحید نیست)، چراکه تقریباً هر صورتی از هنر اسلامی به نحوی از انحا با این اصل یا پیامدهای این اصل در جهان کثرات پیوند دارد. نظریه توحید به صورت بسیار آشکاری در شهادت و گواهی به ایمان اسلامی یا لا اله الا الله (هیچ خدایی جز الله موجود نیست) جلوه گر شده است. این صورت بندی های بسیار عمیق متافیزیکی دارای وجوه و لایه های معنایی بسیاری است. از آن میان دو مورد مستقیماً به کار ما می آید. اولین آن دو، بر خصوصیت گذرا و ناپایداری هر آنچه غیر خدا (ما سوی الله) است و بنابراین بر نظم مخلوق خاصه موجوداتی که ناپایدارتر و خلل پذیرترند، تاکید دارد. دومین بر غیریت / دیگربودگی آن کسی که واقعیت قصوی است، تاکید می ورزد، یعنی بر این حقیقت پای می فشارد که خداوند، مطلقاً در فراسوی همه ذهن های متعارف و همچنین مفاهیمی جای گرفته که اصطلاحاً می توان آنها را واقعیت نامید و بر لغت (الله) که بری از هر صورتی است قابل انطباق است. مطابق تاویل اول اگر ما خداوند را به مثابه جوهر نهایی یا وجود محض لحاظ کنیم به خاطر داشته باشیم که در ترمینولوژی متافیزیک اسلامی جایز است که هستی به مثابه چیز (الشی) لحاظ شود بنابراین جنبه‌ای از هیچی و نیستی یا خلأ در ذات هر نظم مخلوقی نهفته است و آن نتیجه بلافصل این حقیقت است که در حاق واقعیت تنها خداوند است که واقعیت دارد. مطابق تاویل دوم، اگر ما به اشیا به عنوان چیزها به معنای معمول لفظ نظر کنیم خلأ یا آن چیزی که از شیئیت بی بهره است اثر و پژواکی است از خداوند در نظم مخلوق. چراکه به واسطه بی بهرگی از شیئیت به آن فراسو و بری از همه اشیا اشاره دارد. بنابراین خلأ سمبل یا نشانه‌ای است که استعلاء و حضور خداوند در اشیا را با هم نشان می دهد. این اصل اساسی متافیزیکی استوار است بر شهادت و استنکاف اسلام از این که چشم انداز خویش را بر مفهوم انسان خدا قرار می دهد. خودداری و استنکافی که خود به طور دقیقی وابسته به تاکید اسلام بر توحید است. شهادت و استنکاف دلایل بسنده‌ای برای نقش و اهمیت خلأ در هنر اسلامی مهیا می سازند و اهمیت خلأ را به مثابه سمبل و نشانه‌ای قدرتمند در هنر و معماری تبیین می کند. هنر اسلامی همواره در جست وجوی آن است تا حال و هوایی فراهم کند که در آن گذرایی و ناپایداری، شأن اشیای مادی برجسته شود و نیز عبث گونگی و بی محتوایی اشیا و اعیان مورد تاکید قرار گیرد. اما اگر اشیا کاملاً غیرواقعی و به تمامه هیچ باشند، مو